

بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ

الميزان خوانی جلسه شصت- سوره مبارکه دخان - ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

- شرح سیاق آیات ۳۴ - ۵۹ تا ابتدای آیه ۵۱

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

شرح سیاق آیات ۳۴ - ۵۹ تا ابتدای آیه ۵۱

ما جلسه شصتم هستیم در محضر سوره مبارکه دخان. فکر می‌کنم که سیاق دوم رو تموم کردیم. الان از سیاق سوم باید شروع کنیم یعنی آیات ۳۴ تا ۵۹ یعنی تا انتهای سوره. شروع راس سیاق با آیه

اعوذ بالله من شیطان رجیم

"إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷)" تا انتهای سوره که مجموعاً در یک سیاق جمع بندی میشه.

ما تا الان دو سیاق رو پشت سر گذاشتیم: اول کفار رو به عذاب دنیوی تهدید کرد، بعد به عذاب اخروی، در سیاق اول. در سیاق دوم مثالی از عذاب دنیوی زد از قوم حضرت موسی و فرعونیان که مردم را تکذیب کردند، فرعونیان حضرت موسی را تکذیب کردند، دچار عذاب شدند و منقرض شدند.

توی این بخش برمیگرده به عذاب اخروی منکرین، در واقع منکرین معاد، که راس سوره داشتیم. بعد با اثبات معاد شروع میکنه، اقامه برهان میکنه و تعدادی از عذاب های آخرت را که به زودی مجرمین بهش مبتلا می شوند را می شمرد، بعد انتهای سوره می رسد به نعمت هایی که متقین بهش میرسند. خب این یک بیان کلی از این سیاق.

آیه ۳۴ " إِنْ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) "

در واقع این آیه که راس سیاق سوم هست، برمیگرده به آیه " بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) " در سیاق دوم. آنها در یک شکی سرگرم هستند، بازیچه قرار داده شدند.

هَؤُلَاءِ اشاره به قریش و سایر مشرکین وثنی مسلک دارد (وثنی ها یعنی دوگانه پرست) و همچنین منکرین معاد.

آیه ۳۵ " إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) "

در مورد این عبارت علامه چند تفسیر رو بازگو کردند و در آخر نظر خودشون رو ارائه فرمودند.

بریم سراغ خود جمله: إِنْ مَعْنَى نَفِي مِيدَةٍ. هِيَ أَيْ هِيَ ضَمِيرٌ عَاقِبَتِ وَ نَهَائِةٌ هِيَ يَعْنِي أَوْنَ هَا مِیْگَن، عَاقِبَتِ أَمْرٌ مَا وَ نَهَائِةٌ وَجُودٌ وَ حَيَاتٌ مَا نِیْسَتْ مَگَر هَمَان مَرگِ أَوَّلِ مَا، کِه بَا أَوْنَ مَرگِ نَابُودِ مِیْشِیْمِ وَ هِیْجِ حَیَاتِی دِیْگِه نَخَوَاهِیْمِ دَاشْتِ اِیْنِ جَمَلِه شُون هِیْسَتْ.

سوال اصلی این هست اینها مگه منکرین معاد نیستند؟ مرگ اول قضیه اش چی هست؟ چهار وجه را علامه اینجا باز می کند، چرا گفتند **مَوْتُنَا الْأُولَى**؟ یعنی صفت اولی رو آوردن برای موت، مفصل بحث می کند.

وجه اول: این قید اولی، موت اولی، میگویند که احترازی نیست؛ یعنی چی؟ یعنی یه وجه رو اثبات بکنیم و وجوه دیگر را نفی بکنیم، بهش میگویند احتراز یعنی پرهیز، یعنی ما روی یک وجه متوقف بشیم و از سایر وجوه دوری کنیم، پرهیز کنیم میگویند احتراز. پس وجه اول این میشه که بگه که درمقابل موت های دیگر مثلاً یک موت اولی داریم بعد مثلاً موت دوم، موت سوم نه این ترتیبش این جور نیست که این اولی هست و حتماً دومی و سومی داره. این وجه اول. گرچه بین وجوه یک ارتباطاتی هست تشابهاتی هست.

وجه دوم: یه وجه دیگه ای هم هست که جناب زمخشری در الکشاف خودشون آوردن، علامه هم ظاهراً چون نقل کردن بدون نقد یعنی تایید میکنند. این جور هستش که نزاع بین دین توحید و وثنی مسلک ها، نزاع شان و چالشی که با هم دارند بر سر حیات دوم هست یعنی زندگی نه بر سر موت، که بگیم که موت اول نه، موت دوم. نزاع این دو گروه یعنی موحدین و مشرکین سر حیات دوم هست، که این ها میگویند ما زندگی پس از مرگ نخواهیم داشت یه زندگی که الان داریم میشه حیات اول و یک زندگی بعد از مرگ داریم که میشه حیات دوم، نزاع سر حیات دوم هست چرا گفته موت؟ موت اول که دنبالش ثانی و ثالث بیاد. گفتن که نزاع درباره حیات دوم هست نه درباره مرگ دوم که بگن که مرگ اول فقط داریم و مرگ دوم نداریم.

مثلاً یک جای دیگه "**إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)**" {سوره مبارکه مومنون، آیه ۳۷} خلاصه اینجوریه که اینا میگویند دعوا سر حیات دوم هست، پس چرا گفته مرگ اول که مرگ دوم نفی بشه؟ زمخشری به این شکل جواب میده همانطور که شما قبلاً مرگ داشتید یعنی قبل از اینکه به این دنیا بیاید قبلاً در حالت مرده بودید مثلاً نطفه بودید یا جزو آب و خاک و مثلاً جزو پوسته زمین بودید یعنی در حالت مرده قرار داشتید، بعد زنده شدید، زندگی کردید، اون میشه مرگ اول، زندگی بعد از اون میشه مرگ دوم. این مرگ دوم دیگه حیاتی دنبالش نیست. مرگ اول همون حالتی هست که انسان قبل از زندگی دنیایی داره یعنی مثلاً به شکل یک چیز بی ارزش، حتی قبل از مرحله نطفه، اون مرگ اول هست، بعد حیات اول هست. این ها میگویند ما جزء مرگ اول دیگه چیزی نداریم، منظورشون اینه که مرگ اول یه حیات اولی داره، اما دیگه مرگ دومی نداریم که حیات دوم داشته باشه دیگه با مرگ تموم میشه، مرگی که دنبالش حیات باشه نداریم. این قول زمخشری هست. پس تا الان دو وجه.

وجه اول این بود که اولی عددی نیست که بگیم مرگ دوم و سوم. وجه دوم نظر زمخشری بود که منظورشون مرگ قبل از زندگی دنیایی بود که دنبالش حیات اول هست و با مرگ دوم تموم میشه و حیات ثانوی نداریم پس منظورش اینه که ما فقط یه مرگ داشتیم که دنبالش حیات بود با مرگ دوم دنبالش حیات نداریم.

وجه سوم: علامه به این بیشتر بها میده و تایید میکنه این وجه رو، که نظر خود علامه هست. می فرماید که این گفتار مشرکین انگار که بعد از شنیدن آیه "**قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ**" {سوره مبارکه غافر، آیه ۱۱} که یک اماته اول داریم و یک اماته دوم داریم.

اماته اول یعنی مرگ بعد از دنیا و اماته اول یعنی زندگی دنیایی رو داشتیم حیات دنیایی رو داشتیم بعد می میریم از این دنیا میریم عالم برزخ.

اماته دوم مرگ بعد از برزخ است برای قیامت، این نظر علامه هست و مشرکین با اینکه علامه خودشون که میگن فقط مرگ اول، یعنی مرگی که بعد از زندگی این دنیایی بوده و ما می میریم و تموم میشیم میگه چون معاد را باور ندارند پس برزخ رو هم باور ندارند که اماته دوم که مال برزخ هست را هم پشتش قبول بکنند. این نظر علامه هست.

ببینید فرقی با زمخشری این هست که زمخشری اماته اول را قبل از زندگی دنیا در حالت قبل از نطفه می داند، علامه اماته اول رو، اماته پس از زندگی دنیا میدونه، که اشاره به " قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ " هست.

وجه چهارم: وجه چهارم اینه که قید اولی مال حکایت هست، نه به مطلب حکایت، یعنی اصل مطلب اینه " إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا " معنای این جمله این میشه که مشرکین حیات بعد از موت را انکار می کنند، مَوْتُنَا همین مردن اولیه ما. بعد میگه که از بین این وجوه چهارگانه بهترینش وجه سوم هست بعد وجه چهارم، که سوم و چهارم خیلی نزدیک به هم هستند یعنی اولی رو در واقع صفت برای موت نمیگیره که بگیم حکایت کلام آنهاست، برای خود جمله هست.

آیه ۳۶ " فَاتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) "

اونا میگن ادامه جمله مشرکین هست. اگر راست می گین و معادی در کار هست، برزخ و معاد و قیامت، پدران ما که مردن آنها را بیاورید. فَاتُّوا بِ یعنی اتی ب فعل اتی که لازمه با حرف ب متعدی شده، اگر راست میگی، تتمه کلام مشرکین است. مخاطب کی هست؟ حضرت پیغمبر و مومنین که به معاد و برزخ اعتقاد دارند.

آیه ۳۷ " أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّعُ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) "

جواب داده میشه به این جمله شون أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّعُ. این تُبَعِّعُ کیه؟ یک گروهی از مردم یمن هستند در جنوب عربستان، سرزمین حَمِير (حُمیر یا حَمیر نخوانید) توی شاعرها یا توی بزرگان حدیث یا زمان صحابه آنهاپی که در واقع دنباله اسمشون حمیری هست یعنی یمنی هستند. دو بار اسم قوم تُبَعِّعُ در قرآن اومده، یکی اینجا هست آیه ۳۷ سوره دخان. آیه ۱۴ سوره مبارکه ق " وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبَعِّعُ ۗ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) " پس یک قومی هستند در یمن در سرزمین حمیر که اینها اتفاقاً از لحاظ ثروت و قدرت و مکتب از قریش مکه بالاتر هستند که اینجا ازشون یاد میکنه، انگار میخواد بگه که اینها که از شما بالاتر بودند هم عذاب شدند چه برسه به شما. مردمان طاغی هستند در کنار ثروشان طاغی و گنه کار هستند، پیامبران الهی را تکذیب کردند و به عذاب الهی گرفتار شدند.

از ریشه تَبِعَ است تَبِعَ و جناب راغب در کتاب مفرداتش به معنای دنبال روی و تبعیت گرفته. تَبِعَ همیشه جمع تابع. روسای هستند که به خاطر پیروی بعضی از آنها از بعضی دیگر در ریاست و سیاست این اسمشون شده یا حتی توابعه اسم دیگه شون هست. اما ممکنه در تاریخ این بشه لقبی برای پادشاهان یمن. تَبِعَ اسم جمع هست، لقب هست برای پادشاهان یمن از سلسله حمیر در سرزمین حمیر. اسم زمین را هم از اون سلسله گرفتند. این که دقیقاً این تَبِعَ کی هست؟ دقیق مشخص نیست اما در مجمع، اسم این پادشاه را (مجموعه‌ای از پادشاهان هستند) یکی از پادشاهان که در قرآن بهش اشاره شده سعد بن ابوکرب یا اسعد بن ابوکرب اسمش این است. که انگار این آدم، آدم خوبی هست که تسلیم دین الهی هست اما قومش نه، یک مرد صالحی هست. خداوند خود تَبِعَ را مذمت نکرده. اتفاقاً حدیث از پیغمبر به این شکل هست: خود تَبِعَ مرد صالحی هست او را نفرین نکنید خداوند قوم تَبِعَ رو مذمت کرده نه خود تَبِعَ رو.

ولید بن صُبیح از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنه که تَبِعَ به دو قبیله اوس و خزرج در مدینه، گفت اینجا سکونت کنید تا پیغمبر آخرالزمان ظهور کند.

این که باز برمی گردیم به مباحث قسمت دوم کلاسمون، که اصلاً داستان این اقوام مدینه که یک بخشش یهودیان هستند و یک بخش مسیحی ها و یک بخشش اوس و خزرج، یک قسمت از تاریخشان برمیگردد به اینجا. اصلاً دلیل سکونت اوس و خزرج در مدینه، اینها اقوام یمنی الاصل هستند که توسط این پادشاهان حمیر در اونجا ساکن شدند به دستور و توصیه آنها، به خاطر گسترش حکومتشان و حتی این تَبِعَ چون آدم موحدی هست به وجود پیغمبر آخرالزمان بشارت داده و اینها را توصیه کرده است، اوس و خزرج را، که برین آنجا ساکن بشید و ایمان بیاورید.

به هر حال این از سرگذشت تَبِعَ. میگن که در قرن پنجم میلادی به سوی مکه لشکر کشی میکنه، حالا شاید یه پادشاه دیگه ای، در بین راه به بیماری سختی مبتلا میشه و پزشکان میگن که درمانش این که از این کارش یعنی از حمله به کعبه و مکه صرف نظر بکنه، اون هم منصرف میشه، بهبود پیدا میکنه و کعبه را محترم می شمارد و برای نخستین بار کعبه رو با یک پرده سیاهی می پوشونه. (توی تاریخ هست، حالا صحت و سقمش خیلی بهش پرداخته نشده و خیلی هم اهمیت نداره). یه چیز دیگه ای هم که گفتن، یک ماه هر روز صد تا شتر را نحر میکرد با گوشت آن مردم را اطعام می کرد و بعد از مدتی که توی مکه بود رفت به جانب مدینه و اقوامی از مردم یمن به نام غَسَن در آنجا اسکان داده شدند توسط این تَبِعَ و کسانی بودند که هسته های اولیه انصار رو در زمان پیغمبر تشکیل دادند، یعنی انگار تَبِعَ در مدینه یک اقدام آینده نگری کرده، این قوم را آنجا ساکن کرده که اینها شدند هسته های اولیه انصار در یاری رساندن به پیغمبر اسلام. با یهودی ها هم خیلی بد هست جناب تَبِعَ. حالا ماجراها راجع بهش زیاده، من همین قدر که فقط کمی ذهنتون آشنا بشه با این پادشاه موحد، ماجراش رو براتون نقل کردم. تَبِعَ پادشاه موحد هست نه رسول.

پس اینها یک قوم ثروتمندی هستند، چون که پیغمبران رو تکذیب کردند عذاب شدند. آیه میگه این ها بهترند یا قوم تَبِعَ؟ تهدید میکنه در واقع.

آیه ۳۸ و ۳۹ "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) "

انگار که اینجا یک گریزی به بحث‌های ربوبیت میزنه، و ما آسمان و زمین و هر آنچه که بین آن دو هست به حق آفریدیم و نه به بازیچه و بیهوده. بَيْنَهُمَا یعنی جنس آسمان و زمین یعنی خود آسمان و زمین، نه آسمان‌ها و زمین‌ها. اگر این دو تا را به شکل جمع می‌آورد باید ضمیر را هم برایش جمع می‌آورد اما می‌بینید که زمین را تثنیه آورده بَيْنَهُمَا یعنی آسمان و زمین، خود آسمان، جنس آسمان و جنس زمین.

این بِالْحَقِّ یا بای ملابست هست ملابست از لباس می‌آید یعنی بپوشونه با اون یه چیزی را یا بای سببیت است. البته علامه ملابست را قبول میکنه. وقتی ملابست میاریم باید معنای پوششی هم بهش بدیم، ما آسمانها و زمین و بین آن دو را نیافریدیم مگر در حالی که متلبس به حق هستند یعنی با حق پوشانده شدند، آمیخته با حق هستند.

از این جمله دوباره اثبات معاد انجام میده یعنی این دو تا آیه "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) " یک برهان هست برای ثبوت معاد، برای اثبات معاد. اگر ما یک فرض بکنیم و فرض را بر این بگذاریم که ماورای این عالم، یه عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، لایزال یعنی دائم، و خداوند دائم، لایزال موجوداتی را خلق میکنه و بعد در آخر هم این را نابود می‌کند، معدوم می‌کند، باز یک سری دیگه موجوداتی را خلق می‌کنه، باز آنها را نابود میکنه، این یکی رو زنده میکنه اون یکی رو می‌میراند، همینطور این عمل را هی تکرار می‌کنه، خب این میشه بازیچه، این میشه عبث، بیهوده. چه هدفی از این خلقت پشتش هست؟ بازی عبث میدونیم که برای خداوندی که حکیم هست محال هست.

پس ناچاریم قبول بکنیم یک عالم دیگه ای هست ماورای این عالمی که توش هستیم که این باقی هست اتفاقاً یعنی قیامت، ثابت است و همه موجوداتی که خلق میشن و الان در این عالم هستند و دارند زندگی میکنند به اونجا منتقل میشن و هرچی که در این دنیا، که فانی و ناپایدار هست، هر چی که هست یک مقدمه ای هست برای انتقال به اون ور، برای اون ماورا. پس این بین اینجا یعنی چی؟ الان این آسمان و زمین و بینش یعنی کل این عالمی که توش هستیم.

یادتون هست توی عوالم می‌گفتیم عالم اول که اسمش یا عالم طبیعت بود یا عالم ماده بود، خب این خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اشاره به همین دنیا هست، هرچی که اینجا هست باید منتقل بشه برای اون ور، اینا از بین نمیره. بله هیچ چیز از بین نمیره، پس این اثبات معاد.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ این کفار، منکرین معاد متوجه نمیشن، توبیخ میشن در واقع، اینها نادان هستند.

اما صفحه آخر سوره دوم صفحه بسیار عجیبی است از این بابت که هم هول میندازه تو دل آدم و هم امید میده، یعنی قسمت‌های اول این صفحه حسایی ترس داره توش، یک انداز بسیار بالایی داره یعنی اگر شما فقط به تنهایی این آیات رو بخونین یعنی قسمت اولش رو بخونید، اون حس خدا ترسی هم باشه، تقوا هم باشه و چاشنی تقوا هم بزنیم کنارش، واقعا آدم میترسه یعنی نحوه بیان آیات و نحوه تصویرسازی جهنم، به قدری سنگین است

که آدم اذیت میشه، حتی به نظر من آنهایی که باورشان کم‌رنگ تر هست. فقط این یک تیکه رو بخونید. بعد انگار که این انداز و این خوف ایجاد کردن یک مقدمه ای هست، چون دل با خوف و انداز نرم شه، دل نرم میشه برای قسمت دوم.

آیه ۴۰ "إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ" (۴۰)

از یوم الفصل شروع میکنه. **يَوْمَ الْفَصْلِ** چه روزی هست؟ روز فاصله هست، روز جدایی هست. تمامی مردم از اولین تا آخرین یعنی از ابتدای خلقت تا ابد تا روز قیامت هر چه که خلق شده، همه بلند میشن، میقات است. میقات وقت ملاقات شون هست. حالا چرا فصل آورده؟ فاصله بین حق و باطل هست، کسی که محق هست از کسی که مبتل هست، کسی که متقی هست از کسی که مجرم هست جدا میشن. یا ممکنه روز قضای فصل الهی باشه.

مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ یعنی این روز فصل روز میقات، وعده ملاقات است، وعده برخورد با اعمالشون، برخوردشون با خالق است. ممکن هم هست این **هُمْ** یعنی **مِيقَاتُهُمْ**، **هُمْ** برگرده به همه بلکه برگرده به آیات قبل یعنی باشه قوم تبع، قوم فرعون، قوم قریش ممکنه.

ببینید یک سیاقی داره علامه یعنی یک سبک تفسیری داره شاید الان بهش ایراد وارد بشه، ولی یک منش دیگه. چند تا قول رو که بررسی می کنه چند تا حرف رو که میزنه، اونیه که اول میاره معمولاً در اولویت تایید هست مگر اینکه در آخر مثل همون مورد بالایی که گفتیم که گفته وجه سوم بهتر است مگر اینکه در آخر قید کنه که کدام نظر را بیشتر می پسندد اگر نگه کدام نظر، اون اولیه را بیشتر می پسندند، اون اولی بیشتر تایید میشه برای تفسیر آیه.

آیه ۴۱ "يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ" (۴۱)

يَوْمَ اشاره به همون **يَوْمَ الْفَصْلِ** است. یوم چه نقشی داره؟ "إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ" "يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى" دو تا حالت، یا ظرف هست یا بدل هست برای **يَوْمَ الْفَصْلِ**. روزی که اینجوریه، لا **يُغْنِي**.

ببینید دو تا **مَوْلَى** داریم، **مَوْلَى عَنْ مَوْلَى**، **عَنْ** حرف جر هست، اما **مَوْلَى** چون ناقص هست و انتهایش ی هست نمیتونه حرف جر را بگیره یعنی عامل بشه حرف جر روش، توی همون حالت میمونه. **مَوْلَى** اولی یعنی کسی که سرپرست هست و تصرف در امور داره و **مَوْلَى** دومی یعنی کسی که تحت سرپرستی هست. بعضی ها این را به معنای دوست معنی می کنند، بعضی ها همون سرپرستی را معنی می کنند، علامه به سرپرستی بیشتر اهمیت میده. پس هیچ دوستی از هیچ دوست دیگه ای نمیتونه هیچی رو دفع کنه یا رفع نیاز بکنه.

ببینید **عَنْ**... **عَنْ**، **عَنْ** اگر با حرف اضافه **عَنْ** بیاد یعنی بی نیاز کردن یا دفع کردن. اگر با حرف اضافه **فِي** بیاد یعنی اقامت گزیدن در جایی. حالا میگه **مَوْلَى** از **مَوْلَى** هیچی رو دفع نمیکنه. بعد آخرش میگه **وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ**، ببینید دو تا فعل نفی داریم یکی **لَا يُغْنِي** یکی **وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ**.

یعنی در قیامت روابط دو تا حالت داره: قسمت اول یعنی لا یغنی یعنی هیچ کس به درد هیچ کس نمیخوره و بی نیازی نمی تونه داشته باشه برای کس دیگه ای، اینه که، یه اموری هست در قیامت یا در همین دنیا در زندگی اجتماعی، یکسری اموری هست که بی نیاز کننده یعنی غنی، بی نیاز کننده، خودش به تنهایی و مستقلاً میتونه عهده دار اون بشه و نیاز به هیچ کس نداره و برای دیگری انجامش بده مثلاً من سرپرست بچه ام هستم و همه امورش رو بدون اینکه از خود بچه کمک بخوام انجام میدم مستقل، به این میگیم غنا، غنی.

اما نصرت یاری رساندن چیزی هست که هم ناصر و هم منصور، دوطرفه هست یعنی در یک امری ناصر کمک میکنه و منصور هم میره یک دستی میگیره. پس این دو تا با هم فرق میکنن. هم اغنا را در قیامت نفی میکنه و هم نصرت را یعنی تمامی روابط دنیایی که توی دنیا موثرهست، ما یا سرپرست کسی هستیم بدون اینکه از خود طرف کمک بخواهیم، من بچه ای را بزرگ می کنم از خود بچه دو ساله یا نوزاد که کمک نمی خوام، خودم به تنهایی سرپرستش هستم یا این که نه، یک تشکیک مساعی داریم یک نصرتی هست یک کسی داره یک کاری انجام میده و ما میریم یک جایی از کار رو میگیریم و از خودش هم کمک می خواهیم. پس اینها روابط دنیایی در آخرت (خیلی سنگین است یعنی به عمقش که فکر می کنیم می بینیم هیچ چیز آنجا به درد نمیخوره، هیچ رابطه ای در آخرت به دردمون نمیخوره، هیچ رابطه ای). تمامی اسباب دنیایی از هم گسسته میشه. مثلاً در جای دیگه میگه "تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ" خب پس قطع میشه همه اسباب.

سوال: همیشه گفت در دنیا هم همین طوری هست؟ در دنیا روابط کاملاً به درد میخوره. چه رابطه ای در دنیا داریم که به درد نخوره. الان رابطه ای که من و شما با هم داریم نصرت هست.

آیه ۴۲ "إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)"

یک استثنایی میاره مگر استثنائاتی، مگر کسانی. ببینید استثنای ما یا متصل هست یا منقطع یعنی یا از اون قانون جمله قبلی استثنا میکنه که بهش میگیم استثنای متصل یا نه منقطع هست، از اون قانون جمله قبلی چیزی را استثنا نمیکنه و شروع یک مطلب جدید است.

خب الان استثنای متصل بگیریم اول، اگر استثنایی متصل باشه به نظر شما این **إِلَّا** استثنا از کدام کلمه است؟ احسنت **لَا يُنصرونَ**، (استثنا معمولاً از یک جمع هست، از یک قاعده ای هست که چند نفر را در بر می گیره، اون استثنا از اون قاعده خارج میشه). اون واو جمع **يُنصرونَ** این استثنا از اون هست. به این میگن استثنای متصل. خب این در صورتی هست که در **مِيقَاتِهِمْ** اون **هُمْ** که گفتیم را همه بگیریم. اگر من در **مِيقَاتِهِمْ** **هُمْ** رو همه بگیرم همه موجودات و مخلوقات و انسانها از اول تا آخر، استثنای **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ** برمیگرده به واو جمع **يُنصرونَ** و استثنا از اون قاعده هست یعنی همه هیچگونه سبب برایشون اونجا اجرا نمیشه مگر کسی که نصرت ندارد، مگر کسی که **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ** خدا بهش رحم کند.

حالا اگر من اون **هُمْ**، **مِيقَاتِهِمْ** را برگردونم به آیات قبل، بگیرم چی؟ قوم فرعون و حضرت موسی و قوم تبع و قریش، این سه تایی که در سوره ازش یاد کردیم. (ببینید در ابتدای سوره قریش بود(منکرین معاد) خواست

عذاب دنیوی بهشون نشون بده اومد سراغ فرعونیان، خواست عذاب اخروی رو بهشون نشون بده گفت قوم تبع.) سه تا قوم شدند، قریش، فرعونیان، قوم تبع، اگر این ۳ تا باشه اینجا استثنا منقطع هست مثلاً طناب کفار قریش و فرعونیان و تبع برگرده این استثنا منقطع است یعنی مستثنا منه نداره؛ یعنی چی؟ چه جوری معنی کنیم؟ بگیم کفار یاری نمیشن، ولیکن کسی که مورد رحمت خدای تعالی قرار بگیره که همان متقیان هستن (که توی آیات بعدی داره بهشون می پردازه) یاری میسن یعنی ببینید استثنا رو برمیگردونه به آیات جلوتر نه استثنا از قبل.

یه احتمال هم دادن که البته احتمال غلطی هست که این استثنا از مولی باشه. مثلاً هیچکس از هیچکس، هیچ چیز را دفع نمیکنه، هیچ کس به درد هیچ کس نمی خوره مگر، نه این استثنا غلط است. چون که در معنای کلمه غنا و اغنا که باب افعال هست گفته شد که در مواردی تحقق پیدا میکنه که دست خود انسان از تمامی اسباب اطرافش قطع بشه، خودش مستقلاً داره کار میکنه (گفتیم غنی رو دیگه) و یکی دیگه میاد نجاتش میده. وقتی میگیم فلانی بی نیاز از ما شد یا کسی که مولایی نداره که بی نیاز از او باشه دیگه استثنا پذیر نیست چون یک قاعده کلی هست. معنای استثنایی که همه باشد هیچکس از آنجا نصرت نخواهند شد مگر کسی که خدا رحمش کنه، خیلی کلی هست قضیه. میگه استثنای از مولی درست نیست؛ چرا؟ چون گفته اغنا موقعی هست که کسی در آن بی نیاز کردن طرف مقابلش به هیچ کس احتیاج نداشته باشه. وقتی به کسی احتیاج نداره دیگه استثنا اینجا معنا نمیده. این نظر علامه هست.

و اما جمله آخر **إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ** خداوند یک غالبی هست عزیز، از عز میاد، عز یعنی نادرالوجود، کمیاب، بعدا شد شکست ناپذیر. یک غالبی هست که هرگز مغلوب نمیشه و چیزی هم نیست که بر خدا غالب بیاد، که بتونه مانع از عذاب بشه، چیزی نیست که از افاضه خیر بر کسی که بخواد بر او ترحم کند و به او خیر برساند مانع بشه. پس این دو تا اسم عزیز و رحیم، عزیز مال اون **يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصرون** هست، رحیم برای **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ**. حتماً دو تا صفتی که میاد توی سیاق با هم تناسب داره. پس عزیز برای **يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصرون** بحث عزت و غلبه هست و رحیم برای **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ**.

بعد میره سراغ عذابها، میگم از اینجا به بعد واقعاً سنگین است، معمولاً این طور توصیه می کنند که این صفحه دخان رو با هم بخونید یعنی اگر یک قاری از اول صفحه خوند تا سر متقین، طرف مقابل، مخاطب را اذیت کرده خیلی اثرش زیاده این آیات. کافیه یک ذره دل نرم بشه. پس معمولاً این دو نوع آیه را با هم میخونن که اثر خوفیش خیلی اذیت کننده نباشه.

سوال: سوال کردن یک بار دیگه عزیز رو بگید؟ عزیز برمیگرده به بحث غلبه و شکست ناپذیری و عزت و اینها که راجع به آیه **"يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصرون (۴۱)"** هست. رحیمش برای **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ**.

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (٤٣) طَعَامُ الْأَثِيمِ (٤٤) كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (٤٥) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (٤٦) خَذُوهُ فَأَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (٤٧) ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (٤٨) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (٤٩)

آیه ۴۳ "إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (٤٣)"

شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یکی از میوه‌های جهنم هست که بدبو، بد قیافه و بدمزه هست یعنی نهایتش. گفتیم در دنیا هر چیزی که بد هست و ما نسبت بهش کراهت داریم یا حتی نسبت بهش احساس درد می‌کنیم، الیم هست برای ما، در آخرت، در قیامت به توان هزار، به توان یک میلیون، چون همه چیز دقیق و لطیف میشه، حس‌ها احساسشون خیلی متفاوت است با احساس دنیایی. وقتی ما می‌گیم بدمزه، نهایت بدمزگی هست وقتی می‌گیم بد قیافه، بد رنگ، بدبو همه این‌ها در نهایت خودشان هست یعنی بالاتر از اونها تصویری نیست. در حالی که در دنیا اینطور نیست، در دنیا همه چیز نسبی هست.

آیه ۴۴ "طَعَامُ الْأَثِيمِ (٤٤)"

کلمه اثم از ریشه اثم، ظاهر فعل هست به معنای اسم فاعل. کسی که در اثر تکرار یک گناه یا گناهان دیگه روحیه اش بشه عصیانگر، بشه گناه دوست، یعنی این برایش بشه صفت مشبیه، گناه پیشه.

آیه ۴۵ و ۴۶ "كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (٤٥) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (٤٦)"

مهل به معنای مذاب مس، کالمهل. مس و قلع، ممکنه سایر فلزات باشد.

غلی و غلیان به معنای جوشیدن.

حمیم آب بسیار داغ، به دوست بسیار صمیمی هم می‌گیم حمیم. خبر اول مون چی هست؟ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ اسم إنَّ هست. طَعَامُ الْأَثِيمِ (٤٤) این خبر اول، كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (٤٥) خبر دوم برای إن، كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (٤٦) خبر سوم برای إن هست در إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (٤٣).

شَجَرَةُ الزَّقُّومِ سه تا خصیصه داره. یک: طعام گناه دوست و گناه پیشه هست. دو: مثل سرب یا مس مذاب است. سه: این سرب مذاب، مس مذاب، آهن گداخته، هر فلزی که گداخته میشه در درون شکمها ریخته میشه و اونجا غلیان میکنه.

آیه ۴۷ "خَذُوهُ فَأَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (٤٧)"

بگیریدش؛ کی رو؟ ائیم رو. **فَاعْتَلَوْهُ**، ه برمیگرده به اون ائیم. **إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ** سوا یعنی وسط یعنی بدترین جا، داغ ترین جای دوزخ. **خُذُوا** امر به کیا هست؟ به ملائکه نگهبان جهنم. بگیریدش، **فَاعْتَلَوْهُ** از ریشه **عَتَلَ**، به معنای کشیدن به زور، به اجبار، بگیریدش، بکشید بندازید وسط جهنم. میگه وسط یعنی یه جور باید تصویرسازی بکنیم یعنی یک جوری این جهنم احاطه اش کرده مثل چی؟ **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**.

آیه ۴۸ " **ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸)** "

بعد بریزید **صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ** عذاب یعنی وسیله عذاب در اینجا، اون چیزهای داغ مثلاً. **حمیم** و عذاب رو به هم اضافه کرده شده اضافه بیانیه هست یعنی تبیین میکنه، مشخص میکنه چی هست. یعنی از بالای سرش از او مایع مذاب و جوشانی که وسیله عذابش هست بر سرش بریزید.

آیه ۴۹ " **ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹)** "

ذُقْ بعد بهش گفته میشه بچش. **إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ** این یک کنایه هست، چون عزیز کریم صفت برای این آدم نمی تونه باشه. کنایه هست تو همونی بودی که تو دنیا برای خودت یک عزت و کرامتی قائل بودی، یک نوع استهزا هست در واقع و برای خودت کسی بودی، مقامی داشتی، عزتی داشتی، تو همونی. مثل چی؟ مثلاً در سوره که **"...وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ..."** {سوره مبارکه فصلت آیه ۵۰}

آیه ۵۰ " **إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰)** "

تمترون از ریشه **مَرَى** هست، همونی که شما نسبت بهش مری داشتید. مری شک و تردید یک نوعی از شک و تردید. هم میتونه تتمه گفتار ملائکه باشه، هم میتونه گفتار خداوند باشه فرقی نمیکنه چون یک رابطه طولی هستند. تاکید همان عذاب آنهاست در دنیا، نسبت به اون چیزی که شک داشتند **"بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹)"** در اول سوره. شما مگه شک نداشتید، الان بچشید. توی همین حالت خوف بمونید ما متقین رو جلسه آینده میگیریم. مصداق شون در دنیا اول منکرین معاد هستند، چون منکر معاد میشه دست به هرکاری میزنه. پس این قسمت تمام شد.

اللهم اجعلنا وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا و الآخرة

الحمد لله رب العالمين